

آغازه	شورای نویسندگان
<b>هیاهو برای چیزهای بسیار</b>	
از طلا بودن پشیمان گشته ایم ، مرحمت فرموده ما را مس کنید	
<b>تغییر</b> : از این پس تغییراتی گسترده در نشریه مشاهده خواهید کرد. این نشریه متعلق به همه ی شماس <span></span> ت ، پس با نقد تغییرات و آرایه ی پیشنهادهایی نوآورانه به بهبود نشریه ی خودتان یاری برسانید.	
<b>قانون</b> <span> </span> : عطف به تلاش گسترده ی بچه های سمپادیا جهت مجوز گرفتن برای این نشریه و نحوه ی برخورد مسئولان و مدیران سازمان و مدارس با نشریه ، شورای نویسندگان تصمیم دارد تا اقدام به تنظیم اساسنامه فعالیت و انتشار نشریه مدنی سمپادیا کند ، که پس از اصلاحات پخش نشریه ی سایت در همان بخش منتشر خواهد شد. لازم به یادآوری است که نشریه سمپادیا یک نشریه ی مدنی است و به هیچ سازمان و ارگان و... دولتی یا خصوصی وابستگی ندارد؛ بلکه توسط تعدادی از اعضای سایت سمپادیا اداره می شود و تنظیم اساسنامه به جهت وجود قانون در راستای تلاش نشریه برای مصاحبه با مسئولان است. امیدواریم تنظیم این اساسنامه باعث شود تا مدیران دیگر برای مصاحبه کردن با نشریه ، شانه خالی نکنند.	
<b>اتحلال سمپاد</b> <span> </span> : چند وقتی است که اخباری با این مضمون زیاد به گوش می رسد.که البته بیشتر موجب ناراحتی و نگرانی بچه های تهرانی شده، چراکه سایر شهرها همگی سهالهاست به زیر چتر آموزش و پرورش رفته اند و فقط مراکز تهران باقی مانده بودند ، تو گوئی با پیوستن این مراکز به وزارت خانه، دیگر سازمان سمپاد به تاریخ خواهد پیوست. در حقیقت دانش آموزان سمپاد حکایتشان شده است همان مثل معروف « از طلا بودن پشیمان گشته ایم...!» از این رو ، نشریه بطور ویژه پذیرای هرگونه استدلال منطقی درخصوص لزوم پایدنگی یا انحلال سازمان سمپاد خواهد بود. چه آنهایی که می گویند سمپاد باید منحل شود و چه آنهایی که نمی خواهند این اتفاق بیافتد ، همه ی عقاید در نشریه راه دارند. منظر مقاله های مستدل شما هستیم <span> </span> : <b>magazine@Sampadia.com</b>	
<b>گزارش</b> <span> </span> : یکی از دلایل محکمی که برخی دوستان برای حرکت سازمان سمپاد به سوی اضمحلال تدریجی می آورند ، توسعه ی شدید کمی مدارس سمپاد می باشد. لذا بنابر رسالت نشریه به نقل از آمار داخلی سمپاد که احتمالا در فصل نامه ی آن ذکر شده یا خواهد شد ، آمار تعداد ورودی های امسال را می آوریم <span> </span> : بر اساس آمار سازمان سمپاد ، در سال تحصیلی ۸۸-۸۹ در مقطع راهنمایی تعداد ۸۹۲۰ دانش آموز پذیرفته شدند؛ در حالی که سال قبل تعداد ۸۲۰۰ دانش آموز به مدارس راهنمایی سمپاد راه یافته بودند. همچنین در سال تحصیلی جاری تعداد ۱۴۴۳۵ دانش آموز در پایه ی اول دبیرستان پذیرفته شدند ، در صورتی که در سال گذشته عدد پاد شده ۹۷۴۷ نفر دانش آموز بود. امیدواریم برای دبیرستانی های جدید امکانات و شرایط استاندارد فراهم شده باشد.	
<b>روز دانش آموز</b> <span> </span> : آن پختی از روز ۱۳ آبان که متعلق به دانش آموزان این سرزمین است را ، با وجود این همه جفایی که در حقشان می شود ، نمی دانیم می توان تریک گفت یا ... به هر حال چشمتان روشن ، جانتان گلشن!	
<b>کلام</b> <span> </span> : « به زادگاهم که بازگشتم / دبستانها / کسب و کار می کردند / و معلمها / مشربانی تهی دست.»	
از مجموعه اشعار «گرگی در کمین» عباس کیارستمی.	
<b>اشاره</b> <span> </span> : آلبرت انیشتین: « اینکه کنجکاوی از آموزش رسمی جانِ سالم به در بَرَد ، یک معجزه است. »	

## آغازه

### هیاهو برای چیزهای بسیار

از طلا بودن پشیمان گشته ایم ، مرحمت فرموده ما را مس کنید

**تغییر**: از این پس تغییراتی گسترده در نشریه مشاهده خواهید کرد. این نشریه متعلق به همه ی شماست ، پس با نقد تغییرات و آرایه ی پیشنهادهایی نوآورانه به بهبود نشریه ی خودتان یاری برسانید.

**قانون** : عطف به تلاش گسترده ی بچه های سمپادیا جهت مجوز گرفتن برای این نشریه و نحوه ی برخورد مسئولان و مدیران سازمان و مدارس با نشریه ، شورای نویسندگان تصمیم دارد تا اقدام به تنظیم اساسنامه فعالیت و انتشار نشریه مدنی سمپادیا کند ، که پس از اصلاحات پخش نشریه ی سایت در همان بخش منتشر خواهد شد. لازم به یادآوری است که نشریه سمپادیا یک نشریه ی مدنی است و به هیچ سازمان و ارگان و... دولتی یا خصوصی وابستگی ندارد؛ بلکه توسط تعدادی از اعضای سایت سمپادیا اداره می شود و تنظیم اساسنامه به جهت وجود قانون در راستای تلاش نشریه برای مصاحبه با مسئولان است. امیدواریم تنظیم این اساسنامه باعث شود تا مدیران دیگر برای مصاحبه کردن با نشریه ، شانه خالی نکنند.

**اتحلال سمپاد** : چند وقتی است که اخباری با این مضمون زیاد به گوش می رسد.که البته بیشتر موجب ناراحتی و نگرانی بچه های تهرانی شده، چراکه سایر شهرها همگی سهالهاست به زیر چتر آموزش و پرورش رفته اند و فقط مراکز تهران باقی مانده بودند ، تو گوئی با پیوستن این مراکز به وزارت خانه، دیگر سازمان سمپاد به تاریخ خواهد پیوست. در حقیقت دانش آموزان سمپاد حکایتشان شده است همان مثل معروف « از طلا بودن پشیمان گشته ایم...!» از این رو ، نشریه بطور ویژه پذیرای هرگونه استدلال منطقی درخصوص لزوم پایدنگی یا انحلال سازمان سمپاد خواهد بود. چه آنهایی که می گویند سمپاد باید منحل شود و چه آنهایی که نمی خواهند این اتفاق بیافتد ، همه ی عقاید در نشریه راه دارند. منظر مقاله های مستدل شما هستیم : **magazine@Sampadia.com**

**گزارش** : یکی از دلایل محکمی که برخی دوستان برای حرکت سازمان سمپاد به سوی اضمحلال تدریجی می آورند ، توسعه ی شدید کمی مدارس سمپاد می باشد. لذا بنابر رسالت نشریه به نقل از آمار داخلی سمپاد که احتمالا در فصل نامه ی آن ذکر شده یا خواهد شد ، آمار تعداد ورودی های امسال را می آوریم : بر اساس آمار سازمان سمپاد ، در سال تحصیلی ۸۸-۸۹ در مقطع راهنمایی تعداد ۸۹۲۰ دانش آموز پذیرفته شدند؛ در حالی که سال قبل تعداد ۸۲۰۰ دانش آموز به مدارس راهنمایی سمپاد راه یافته بودند. همچنین در سال تحصیلی جاری تعداد ۱۴۴۳۵ دانش آموز در پایه ی اول دبیرستان پذیرفته شدند ، در صورتی که در سال گذشته عدد پاد شده ۹۷۴۷ نفر دانش آموز بود. امیدواریم برای دبیرستانی های جدید امکانات و شرایط استاندارد فراهم شده باشد.

**روز دانش آموز** : آن پختی از روز ۱۳ آبان که متعلق به دانش آموزان این سرزمین است را ، با وجود این همه جفایی که در حقشان می شود ، نمی دانیم می توان تریک گفت یا ... به هر حال چشمتان روشن ، جانتان گلشن!

**کلام** : « به زادگاهم که بازگشتم / دبستانها / کسب و کار می کردند / و معلمها / مشربانی تهی دست.»

از مجموعه اشعار «گرگی در کمین» عباس کیارستمی.

**اشاره** : آلبرت انیشتین: « اینکه کنجکاوی از آموزش رسمی جانِ سالم به در بَرَد ، یک معجزه است. »

وبگاه www.Sampadia.com با بیش از ۲۵۵۵ عضو، بزرگترین جامعه مدنی دانش آموزی ایران است. شما هم می توانید به ما بپیوندید.

نشریه مدنی

# سمپادیا

مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفند	فروردین	اردیبهشت
سال ۱۳۸۸ خورشیدی	۲۷م	دوره ی جدید ، سال دوم ، شماره ی ششم ، نهمین شماره ی پیاپی ، زمان انتشار نشریه سمپادیا ، در سایت اعلام می شود.					

## امیرپوریا مهری

## گفتگو

## آتشِ نسلِ سوخته

از این پس باب گفتگو را درنشریه خواهیم گشود. از دبیران تا مسئولان ، از دانش آموزان تا فارغ التحصیلان. همه ی آنها اگر سختی نو و ناگفته برای ما داشته باشند ؛ گفتگوی خواهیم داشت تا حرفی ناگفته نماند. اولین گفتگوی ما ، با یکی از دبیرانی است که همیشه حرفهایی ناگفته برای بیان کردن دارد و چه بسا او که خوب دردِ نسلِ امروز را می فهمد و درآموزش و پرورش ایران سالها تدریس نموده ، در شناختن همانی را برگوید که در جستجوی واژگانی مناسب به جهت ایراد آن هستی. و یا نمی توانی خوب بیانش کنی. بحث ما بسیار طولانی و درهم پیچیده بود ، اما او راز سخن گفتن را خوب می دانست...

در ابتدا به پاس گفتگو با «هاشم میرزایی» ، پای سخن او می نشینیم و سپس برخی پرسشهای مطرح شده را برایتان می آوریم. امید است این گفتگو بهانه ای شود ، برای سخنانی مهتمتر و اساسی تر در نشریه مدنی سمپادیا؛ **هاشم میرزایی** : این گفتگو به پاس ارج نهادن به شماست ، والا می دانم که کسی حتا تا پله ها ، ما را بدرقه نخواهد کرد. شاید شما که آوازه خوانی تازه نفس هستید و چشمتانان ، چشم اندازهای دور را نشانه گرفته است و مفتون روشنایی شفاف اید و در روزگار ناتوانیها ، مدام از توانایی دم می زنید ، بتوانید بیم موج و گردابی چنین حایل را پشت سر بگذارید. شاید کسی با شما همگام شود و دلش به حال «عشق» بسوزد و این همه صدا را از پشت کوه فضاها بشنود و بایستاد و بداندکه حیف است این همه نسل «پور سینا وفارایی و مولانا ...» در پشت این میزهای بی تدبیرر طلسم شوند. شاید ...

**سمپادیا** : نظام آموزشی ما ، از ابتدای شکل گیری اش ، رفتاری بیمارگونه از خود به نمایش گذاشته است ، شما به عنوان یک معلم ، حلقه ی گمشده ی نظام آموزشی ما و اشکال اساسی آن را چه می پندارید ؟ مشکل مدیران اند؟ اساس نظام آموزشی مشکل دارد یا ایراد بر نحوه اجرای قوانین است؟ **میرزایی** : برخی مشکلات را فهرست وار می گویم : (الف) ناتوانی درکشف استعدادهای درخشان درمیان معلمان و مدیران یا نخواستن کشف استعدادها!... (ب) بی پاسخ گذاشتن بسیاری از پرسشهای بنیادین اندیشه وران و دلسوزان آموزش( پ) کم لطفی و بی توجهی به معلمان صاحب نظر و متفکر و موفق در عرصه ی آموزش( ت) هدر دادن وقت دانش آموزان در مدارس و بی توجهی به فاصله ی بسیار زیاد داده ها و دریافته ها و ... (ث) نقدگریزی مسئولان و به تبع آن نقد گریزی معلمان و سرانجام نقدگریزی شاگردان! (ج) نهادهین شدن «تقلب» در مدارس و دانشگاهها و عادی شدن آن بین بچه ها وتبدیل شدن آن به خاطرات شیرین بچه ها! (چ) بی توجهی به نظریات فارغ التحصیلان مدارس و خروجوی های آموزش و پرورش و... در حقیقت هرکجا که «انسان» مجهول و ناشناخته باشد ، همه چیز ناشناس و غریب است.

مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفند	فروردین	اردیبهشت
سال ۱۳۸۸ خورشیدی	۲۷م	دوره ی جدید ، سال دوم ، شماره ی ششم ، نهمین شماره ی پیاپی ، زمان انتشار نشریه سمپادیا ، در سایت اعلام می شود.					

به راستی درآموزش و پرورش ما«انسان» ازچه تعریفی برخوردار است؟ چگونه این نظام آموزشی «انسانی» را تا تحویل می گیرد و چگونه «انسانی» را « تحویل» می دهد؟! **سمپادیا** : و ارزیابی شما از «آموزش بی پرورش!» امروز؟ **میرزایی** : ناتوانی از پدیدآوردن «انگیزش» در احساس و اندیشه و شعور بچه های خود ! زیرا در شناخت انسان و پیچیدگی های او ، کشف استعدادهای درخشان معلمان ، جذب کارآمدترینها ، همواره بسیار ناتوان است یا نمی تواند و یا نمی خواهد ! **سمپادیا** : قرنهاست که ما انسانها دم از عدالت می زنیم. اما مسئله اینجاست که هیچکس معنای درست و یکسانی برای این « واژه ی مرموز» قایل نیست. می توانید برایمان فهرست وار بیان کنید که در عرصه ی آموزشی چگونه عدالت برقرار می شود تا ما بتوانیم دیدنی درست و آگاهانه نسبت به «عدالت آموزشی» داشته باشیم و آمارها را بسنجیم و وضعیت خودمان را نقد کنیم؟ **میرزایی** : (الف) توزیع عادلانه ی امکانات آموزشی و بودجه (ب) انتخاب مدیران و معلمان و معاونان یا آزمونهای استاندارد با رای معلمان (پ) ایجاد زمینه ی مطالعه و در پی آن آزمونهای استاندارد در تمام سطوح برای گزینش افراد و درجه بندی مدارس (ت) دریافت هزینه از تمام وزارت خانه ها به سبب پرورش و آموزش نیروهای آنها (ث) تعاونی کردن مدارس و اداره ی شورای آنها.

**سمپادیا** : مهمترین مسئله از نگاه ما ، نبودن کتابی برای خواندن در مدارس است. بیشتر مسئولان و منتقدان ، ایراد را به کمبود امکانات وارد می دانند، اما در حقیقت اگر این کتابها، ارزشمند بودند، آنگاه دانش آموزان در سنگلاخ و کویر هم کلاس برگزار می کردند، این کتابها به جای پاسخ دادن به پرسشهای دانش آموزان ، طرح و شرح پرسشهای اساسی آنان، به راستی که به پیش پا افتاده ترین مسائل آنها هم نپرداخته اند ، این کتابها به راستی که بی ارزش اند! آیا با ما اتفاق نظر دارید ؟! **میرزایی** : چه کسانی به پرسشهای بنیادین بچه ها پاسخی راستین می دهند؟ پرسش هایی درباره « از کجا آغاز کنیم؟» « از کدام مسیر گذر کنیم؟» « فراز و نشیب جنسیت ما چه میشود؟» «آیا به راستی ما برای همین رشته ها آفریده شده بودیم؟» «آیا درست راه می رویم؟» «آیا آنچه ما آموخته ایم این همه زمان و هزینه و... می خواست؟» «آیا چگونه اندیشیدن را آموخته ایم یا فقط جسته و گریخته اندیشه ها را انبار کرده ایم؟» و... باید پرسیده شود: عامل اصلی انقراض کتابها و آغاز فاجعه کتاب نخواندن چه کسانی هستند؟این پیامکهای بی روح! و این ترانه های خشک و این دفترهای بی خاطره و خط خطی از تبار کدامین نسلها هستند؟

**سمپادیا** : مهمترین مسئله از نگاه ما ، نبودن کتابی برای خواندن در مدارس است. بیشتر مسئولان و منتقدان ، ایراد را به کمبود امکانات وارد می دانند، اما در حقیقت اگر این کتابها، ارزشمند بودند، آنگاه دانش آموزان در سنگلاخ و کویر هم کلاس برگزار می کردند، این کتابها به جای پاسخ دادن به پرسشهای دانش آموزان ، طرح و شرح پرسشهای اساسی آنان، به راستی که به پیش پا افتاده ترین مسائل آنها هم نپرداخته اند ، این کتابها به راستی که بی ارزش اند! آیا با ما اتفاق نظر دارید ؟! **میرزایی** : چه کسانی به پرسشهای بنیادین بچه ها پاسخی راستین می دهند؟ پرسش هایی درباره « از کجا آغاز کنیم؟» « از کدام مسیر گذر کنیم؟» « فراز و نشیب جنسیت ما چه میشود؟» «آیا به راستی ما برای همین رشته ها آفریده شده بودیم؟» «آیا درست راه می رویم؟» «آیا آنچه ما آموخته ایم این همه زمان و هزینه و... می خواست؟» «آیا چگونه اندیشیدن را آموخته ایم یا فقط جسته و گریخته اندیشه ها را انبار کرده ایم؟» و... باید پرسیده شود: عامل اصلی انقراض کتابها و آغاز فاجعه کتاب نخواندن چه کسانی هستند؟این پیامکهای بی روح! و این ترانه های خشک و این دفترهای بی خاطره و خط خطی از تبار کدامین نسلها هستند؟

**سمپادیا** : «آموزش و پرورش» ایده آل شما چیست؟ **میرزایی** : شیوه آموزش در آن به گونه ای است که «اندیشیدن» و«خلاقیت» را ارج می نهد. مدیران و دست اندر کاران ، آموزش دیدگانی هستند که در تمام برخوردهایشان آموزشی نهفته است. «تقدپذیری» بجای «تقدگریزی» در تمام سطوح آن دیده می شود. هیچ حرکت خلاق از چشم تیزبین مسئولان پنهان نمی ماند. کارشناسانی کارآزموده ، درکشف استعدادها و رهبری آنان به آنجا که باید برسند ، صاحب نظرند.کسی که تدریس می کند ؛ همان کسی نیست که امتحان می گیرد . «پرسش محوری» بجای «پاسخ محوری» در مدارس فرمان می راند و... **سمپادیا** : و « پایان بند » شما بر این گفتگو ؟ **میرزایی** : از قیل و قال مدرسه هم جاملی نشد کی می توان رسیدن به دریا از این سراب

## سایه روشن

### تکری در کتاب اسنوب ها

در شرایط کنونی جامعه، غیر ممکن است آدم گاهی اسنوب نباشد.

در یک جمع دوستانه هستید ، فردی ناشناس به شما می پیوندد و رشته کلام را در دست می گیرد، ده دقیقه ی تمام درمورد نحوه ی غذا خوردنش صحبت می کند؛ سپس در میان خمیازه ی سایرین جمع را ترک می کند. در حالی که تک تک افراد حاضر در جمع، اتفاق نظر دارند که کسل کننده ترین ده دقیقه عمرشان را پشت سرگذاشته اند؛ یک نفر یادآور می شود: « فرد ناشناس سه مدل طلای المپیاد جهانی دارد». چند روز بعد یکی از دوستانتان که داوطلب شرکت در همان المپیاد است را ، در حال غذا خوردن به همان سبک می بینید. او با اشتیاق به شما می گوید: « واقعا خیلی تاثیر داره، از وقتی غذامو اینجوری می خورم تمرکز کم موقعی درس خوندن خیلی بالا رفته. « اگر به دنبال صفت خاصی برای این دسته از آدمها می گردید، می توان گفت که آنها اسنوب هستند. تا قبل از اینکه مشخص شود فرد ناشناس در زمینه ی تحصیلی آدمی موفق بوده، هیچک از افراد حاضر در جمع، تمایلی برای شنیدن توضیحات او درباره ی عادات غذایش نداشتند؛ لیکن آنچه باعث شد تا این عاداتهای غذایی توسط فردی از همان جمع، مفید خوانده و بکار گرفته شود، یا به عبارتی دیگر آنچه باعث تغییرعقیده برخی از افراد حاضر در جمع شد؛ ربطی به منطقی یا علمی بودن اصل عادت غذایی ندارد؛ در حقیقت کیفیات و صفاتی نامربوط به اصل مطلب، در قضاوتهای ناظرین، برماهیت اصلی مطلب تاثیر گذاشته و آن را دگرگون ساخته است. این یکی از تعاریف آرایه شده برای « اسنوبیسیم» است. اسنوب صفتی است که به طور معمول منفی پنداشته می شود. کسی که پندار و رفتار ناشی از ستایشی مبتذل گونه نسبت به موقعیت اجتماعی و ثروت دیگران است،کسی که به درست یا غلط متقاعد شده که معلومات یا سلیقه اش دریک زمینه خاص بالاتر ومهمتر از دیگران است؛ یا زمینه‌های مورد علاقه او و یا اسباب سرگرمی او بالاتر ومهمتر ازعلاقین دیگران است. فردی که با سباجت از کسانی تقلید می کند که آنها را بالاتر ازخویش می پندارد،آنها را چالپوسانه می‌ستاید یا مبتذله می گوشت تا باآنها درآمیزد. بطورکلی کسی که میل دارد تا در زمرة ی خواص باشد. البته هرجوانی که عکس و اعضای هنرپیشگان معروف را جمع آوری کند؛ اسنوب نیست؛ اما اگر همین کار را، شخصی درمورد فلاسفه بزرگ انجام دهد، یک اسنوب است.گرچه چهره ی هنرپیشه می‌تواند در موقعیتش تاثیر بگذارد، اما درمواجه با یک فیلسوف چیزی جز اندیشه‌اش اهمیت ندارد. اجازه دهید دوباره به مثال اولیه بازگردیم.طبق تعریفهایی که قبلا ارایه شد،هم دوستِ مقلد ما درمثال اول ، که به تقلیدکوکورانه وبدون آگاهی روی آورد وهم فرد ناشناس، که متقاعد شده بود عقاید و عاداتش دربرخی زمینه‌هاازدیگران بالاتراست؛ هردو به نوعی دچار اسنوبیسیم هستند. تنها وجه اشتراک آنها،آنچه باعث شده از هر دو با یک صفت یادکنیم، رفتاری است که منجر به نادیده گرفته شدن علت واهمیت یافتن کاذب معلول بجای آن می‌شود. مثلا دراینجا علتِ اهمیتِ فردِ ناشناس، یعنی موقعیتِ تحصیلیِ اوفراموش شده ومعلول که می‌بایست پیروی از او در زمینه تحصیلی باشد، بیش ازحد، اهمیت پیدا کرده و به تقلید از او در هر زمینه‌ای تبدیل شده است. یا در موردکسی که به جمع آوری عکس وامضای اندیشمندان علاقه دارد، می‌توان انتظارداشت که پس از مدتی، بین یک کتاب تازه از اندیشمندی و پوستر جدیدی از او،که هر دو به یک قیمت هستند؛باکمی تردید پوستر را انتخاب کند. این هم بخاطرفراموش شدن علت حقیقیی است و از نظر نگارنده مهمترین عارضه اسنوبیسیم همین است.حال اگر مشخص شده باشد اسنوبیسیم چیست وبپذیرفته باشیم که یک بیماری بحساب می آید؛ باید بدانیم چگونه می توان باآن مبارزه کرد.

« محمد قائده» در «دفترچه‌ی خاطرات و فرواموشی» می گوید:

« ... اسنوبیسیم عارضه‌ای است شبیه سرماخوردگی یا ابتلا به سردرد در جاهای گرم و شلوغ. افرادی گاه دچار چنین حالاتی می‌شوند، اما مهم این است که...

ادامه ی متن را در پشت برگه مطالعه کنید.

## نگاه

## ندا پاکدامن

## گردِ بی مرکز

### ...یگانگی خدا گونه ی تو ، بیگانگی من است...

دیگر جوان نخواهم شد

نه به جادوی حادثهٔ ، نه به سِحر عشق ، نه به واسطه ی یقین

دیگر بر نخواهم گشت

نه به مسیر درد ، نه به زمین تو ، نه به حسرت آسمان

دیگر لبخند نخواهم زد

نه به افسانه های مصون تو ، نه به بالندگی ات ، نه به درد استغنا

نمی خندم دیگر ، به گریز ناگزیر غفران

دیگر فریاد نخواهم زد

به حرمت سکوت ، به بیگانگی درد

که فریاد من همه ننگ بود، همه نسیان ظرافت رقص شقایق بود در سادگی فریب باد

دیگر گناه نخواهم کرد

نه به وسوسه باد، نه نفرتن گیاه

که دیگر رقص هیچ گلی عصمت هیچ پروانه ای را تحریک نمی کند

دیگر توبه توبه نخواهم کرد

نه از تقدس گناه ، نه اصالت شهوت ، نه از شرم تر

دیگر بخشوده نخواهم شد

نه به ضمانت زمان ، نه عنایت مرگ ، نه میمنت خطا

دیگر آواز نخواهم خواند

که شرافت هیچ نغمه ای ، پاسخ گوی غیرت برانگیزخته ی بلبل از ندامت چهچهه نیست

دیگر آزاد نخواهم شد

نه از اسارت درون ، نه از بند تمنا ، نه از شرم نیاز ، نه از تملک خاک

دیگر نخواهم ساخت

دیگر عمارت نمی شوم ، هرگز ، که جذبه ی عدل ات هیچ ویرانه ای را ضامن نیست

و چرا که صداقت هر پیغمبری هجوم تحریب را بر من مژده آورد

دیگر سوگند نخواهم خورد

به ارتفاع ستایش ، به ورطه ی عشق ، به بیگانگی تصویر ،

به سردی آینه ، به بی حرمتی اشتیاق

و به صداقتِ خودِ تزویر

دیگر آسان نخواهم زیست

چرا که اربایی تو ، بردگی من است

شرم آفرینش تو ، حسرت هلاکت من است

یگانگی خدا گونه ی تو ، بیگانگی من است

عصیان من همه از بی کرانگی غفران توست

نقص من از کمال توست

خردی من از عظمت ملعون دنیای توست

و دیگر رها نمی شوم

چرا که خدایی تو بندگی من است و

بندگی من خداییِ تو...

## چهره

## محمدعلی اعرابی

# لذت پیروان صبور

مریم میرزاخانی (زاده ۱۹۷۷)ریاضی دان، پژوهشگر و استاد ایرانی دانشگاه

پرنسستون امریکاست. او طی تحصیل در دبیرستانِ فرزنانگان تهران در سالهای ۱۹۹۴ (هنگ کنگ)و ۱۹۹۵ (کانادا) برنده مدال طلا در المپیاد جهانی ریاضی شد.کارشناسی ارشدش را در رشته ریاضی از دانشگاه شریف گرفت و برای ادامه تحصیل دکترا به دانشگاه هاروارد رفت. از وی به عنوان یکی از ده ذهن جوان برگزیده سال ۲۰۰۵ از سوی نشریه پاپیولار ساینس امریکا و ذهن برتر در رشته ریاضیات، تجلیل شد. همچنین جایزه ویژه پیشرفتِ ریاضیاتِ محض، درآخرین نشستِ انجمنِ ریاضی امریکا که در نخستین روزهای سال جاری میلادی برگزار شد، به این پژوهشگر برجسته ایرانی و از اعضای خانواده المپیادهای علمی اعطا شد. این جایزه هر چهارسال یکبار به محققانی اعطا می شود که پایان نامه دکتری آنان بصورت برجسته ای، پتانسیل آینده ی تحقیقات ریاضی را به تصویر بکشد.برخی از سایر جوایز او:

۲۰۰۴) Clay Mathematics Institute Research Fellow

۲۰۰۳) Harvard Junior Fellowship Harvard University

۲۰۰۳) Merit fellowship Harvard University

نشریه : نخست چه چیزی شما را به ریاضیات کشید؟
نخستین خاطرات خود را از ریاضیات بگویید.

**میرزاخانی**: زمان کودکی آرزو داشتم نویسنده شوم.همچج ترین سرگرمی ام خواندن رمان بود ؛ در حقیقت ، هر چیزی را که پیدا می کردم ، می خواندم . پیش از سال آخر دبیرستان ، هرگز گمان نمی کردم روزی ریاضیات را دنبال کنم. در خانواده ای بزرگ شدم با سه خواهر و برادر. والدین ام بسیار تشویق و حمایت ام می کردند. برای آنها مهم بود که ما در چه سویی حرکت می کنیم، و اما به مقصد رسیدنمان برایشان ، آن اهمیت را نداشت. در خیلی از زمینه ها، آنجا برای من محیطی عالی بود.گرچه در زمان جنگ ایران و عراق لحظات سختی داشتیم . در کل برادر بزرگترم کسی بود که به علوم علاقمندم کرد. او به من می گفت که در مدرسه چه آموخته‌ است. به احتمال زیاد ، نخستین خاطره ام از ریاضیات به زمانی مربوط می شود که او برایم مسئله ی جمع اعداد یک تا صد را گفت. فکر می کنم او در یک نشریه ی علوم خوانده بود که گاسو چگونه این مسئله را حل کرده است. راه حل برایم بسیار شگفت انگیز بود. آن نخستین باری بود که از یک راه حل زیبا لذت بردم ، گرچه خودم آن را نیافته بودم.
نشریه : آیا تا به حال یک رایزن امین و مجرب داشته اید؟ آیا تا به حال یک دوست خردمند و قابل اعتماد داشته اید؟ چه کسی و چگونه به شما کمک کرد
علاقه تان را در ریاضیات پرورش دهید؟

**میرزاخانی**: افراد زیادی روی تحصیل ریاضی ام اثر داشته اند. از خانواده و معلمان ام در دبیرستان تا استادان دانشگاه شریف و هاروارد.

**نشریه :** آیا امکانش هست که درباره ی آموزش ریاضی تان صحبت کنید؟ چه تجربه ها و چه کسانی رویتان اثر گذار بودند؟

## سمپادیا ، یک نشریه مدنی است!

شورای نویسندگان : سابتا غفرانی ،گلاره گودرزی ، ناهید معظمی گودرزی ، یاسمین رضایی ، آرمین مطهر ، محمد امین رحیمی ، امیرپوریا مهری

سردبیر : محمد علی اعرابی
طراح و صفحه آرا و حروف چین : امیرپوریا مهری

**میرزاخانی** : من در بسیاری زمینه ها خوش شانس بودم. وقتی من ابتدایی را تمام کردم ، جنگ تمام شد. اگر ده سال پیش از آن به دنیا آمده بودم ، نمی توانستم آن فرصتهای فراوانم را داشته باشم. من به یک مدرسه ی عالی در تهران رفتم ، فرزاتنگان، و معلم هایی بسیار عالی داشتم. دوست کنونی ام ، رویا بهشتی را نخستین هفته پس از ورود به مدرسه راهنمایی ملاقات کردم . این بسیار عالی است که دوستی داشته باشی که علایق اش را تو به اشتراک بگذارد ، و به تو کمک کند تا با انگیزه بمانی. مدرسه ی ما نزدیک به خیابانی پر از کتابفروشی بود. به یاد دارم چه اندازه برای ما قدم زدن در این خیابانِ شلوغ و رفتن به کتابفروشی ها جذاب بود. ما نمی توانستیم همه ی کتابها را ورق بزنیم ، چون مردم این جا که این کار را می کنند ، پس در نهایت با تعداد زیادی کتاب تصادفی خریدمان را به پایان می رساندیم. همچنین ، مدیر مدرسه مان زنی قوی و با اراده بود. او دوست داشت همان فرصت ها و امکاناتی را داشته باشیم که پسرها در مدارس پسرانه داشتند. و برای نیل به این مقصود مایل بود همه ی آن راه طولانی را پیماییم. بعدتر من در المپیاد ریاضی شرکت کردم ، که باعث شد به مسائل سخت تر ریاضی فکر کنم. به عنوان یک نوجوان ، از مبارزه لذت می بردم. اما مهمتر از همه، من با دوستان و ریاضی دانان الهام بخش بسیاری در دانشگاه شریف آشنا شدم. هر چه بیشتر روی ریاضی زمان صرف می کردم، بیشتر به آن علاقمند می شدم. دردانشگاه شریف، ما کلاسهای حل تمرین و گروههای مطالعه غیر رسمی با همکلاسی ها داشتیم. دوستی و پشتیبانی همه ی افرادی که آنجا و بعد در دانشگاه هاروارد ملاقات کرده ام ، در زمینه های مختلف کمکم نموده است. من از همه ی آنها سپاسگزارم.

**نشریه :** شما در ایران تحصیل علم کرده اید ، می توانید درباره ی تفاوت های آموزش ریاضی در ایران و امریکا برایمان بگویید؟

**میرزاخانی** : پاسخ به این سوال برای من بسیار سخت است. از آنجا که تجربه ی من درباره ی شیوه ی تحصیلی در امریکا محدود است به تعدادی دانشگاه ، و همچنین از نظام آموزشی مدارس اینجا اطلاع چندانی ندارم. با این حال ، باید بگویم که نظام آموزشی ایران آن نیست که ممکن است مردم اینجا تصور کنند. زمان تحصیل ام در هاروارد به عنوان یک دانشجوی ارشد ، چند بار مجبور شدم توضیح دهم که به عنوان یک زن در ایران اجازه ی ادامه تحصیل در سطح دانشگاهی را داشته ام.گرچه این درست است که پسرها و دخترها تا آخر دبیرستان به مدارس جداگانه می روند ، اما این مانع نمی شود که دختران در المپیادها و اردوهای تابستانی شرکت نکنند.

**نشریه :** به جوانانی که به تازگی ریاضیات را شروع کرده اند ، همانند دانش آموزان دبیرستانی و پژوهشگران جوان چه توصیه ای می کنید؟

**میرزاخانی** : در حقیقت من در مقامی نیستم که توصیه ای بکنم. خودم غالب اوقات از توصیه های حرفه ای «وب تری تاتو» بهره می برم. البته ، هرکس سبک مخصوص به خود را دارد و لزومی ندارد چیزی که برای یک نفر راهگشاست ، برای بقیه هم خیلی مناسب باشد.

**نشریه :** توصیه ی شما به افراد عادی که به ریاضیات علاقه دارند چیست؟ بگویید ریاضیات چیست؟ چه نقشی در جامعه ی ما دارد و خواهد داشت؟ آنها باید به چخ خوانند؟ چگونه بایدادامه دهند؟

**میرزاخانی** : این سوال دشواری است. من فکر نمی کنم که هرکس باید تبدیل به یک ریاضی دان شود، اما می پندارم که بسیاری از دانش آموزان به ریاضیات فرصتی واقعی نمی دهند. ریاضی من برای سالهای زیادی در اواسط مدرسه ضعیف بود؛ من تنها به فکر کردن درباره ی ریاضیات علاقه مند نبودم. می توانم ببینم که بدون هیجان و علاقه ، ریاضیاتِ سرد و بی معنی به نظر می رسد. زیسایی و لذت ریاضیات تنها در نظر پیروانِ صبورِ پدیدار می شود.

**نشریه :** به ما از چیزهایی بگویید که وقتی سرگرم ریاضیات نیستید ، برای شما لذت بخش اند .

**میرزاخانی** : اغلب من وقتم را با خانواده و همسرم صرف می کنم. اما برای خودم فعالیت های انفرادی را ترجیح می دهم ؛ در اوقات فراغتم از خواندن لذت می برم و ورزش کردن.

متن بالا ترجمه ای بود از گفتگوی یک نشریه ی معتبر امریکایی با مریم میرزاخانی ، برای خواندن متن کامل گفتگو و دیدن متن اصلی ؛ می توانید به سایت نشریه مراجعه کنید:
www.Sampadia.com/magazine

مطالب این نشریه ، به ازوام ، نظر گردانندگان سایت سمپادیا نیست.	
مسئولیت نوشته ها در این نشریه با نویسندگان مطالب است نه نشریه سمپادیا .	
مسئولیت همه ی پرسشها و پاسخهای بخش گفتگو در این نشریه با گزارش گیرنده است.	

## نگاه

## ناهید معظمی

## لقمه ی خوشپخت

### ... همان به که نمی بینی ...

تو را می گویم امروز

من از نان برشته

آغشته به روغن

و شیرین شیره ای خوشمزه و لرزان در آغوش

تو را می گویم از گوشت

از آن خوشمزه خوشپخت

به نرمی خفته در آرامش رنگین یک حلقه پیاز و رب گوجه

تو را گویم ز انگشت

از آن ده تا جوانمرد همیشه خسته ی خوابیده در مش

گرفته پاره ی نان در بر و مایل به قصد لقمه ی گوشت

تو را می گویم از چشم

نه قصدم چشم چرب و پخته ی کله نمی باشد

تو را می گویم از چشمان پر اشک

که قرئیه به سمت لقمه ی خوش آب و رنگ گوشت چرخانده

تو را می گویم از یخ

نه آبی که درون جامی از شربت

به زیبایی شناور مانده شفاف است

تو را می گویم از یخ بستن دستان یک کودک

که در کج خلقی بوران و باد و برف می لرزد

همان به که نمی بینی

تو سرخی به دور آن دو چشم و بند انگشتش

همان به که ز درک حال و احوالش همیشه ناتوان باشی

همین بس که بدانی تو

تن رنجور او در باد می لرزد

همین بس که به هنگام فرو بلعیدن آن لقمه ی خوشپخت

به یاد دست سرد و خالی اش باشی...

## ادامه ی مطلب از ستون سایه روشن

... در بیشتر اوقات دچار چنین حالاتی نیستند. آمارکسانی که مدام سرما می‌خورند یا همواره سردرد دارند؛ در گزارشهای پزشکی ثبت می‌شود. شاخص بودن و ثبت شدن به دلیل چنین عارضه‌هایی در حکم تمایز رقت‌آوری است ، و تمام بحث استوسیم بر سر تمایز است...»
بنابراین اولین گام برای خلاصی از شر این تمایز رقت آور این است که کمتر استوب باشیم. اگر این بار یک دوست تصویری از یک تابلوی نقاشی به ما نشان دادکه به نظر ما کاملا بی ارزش آمد و بعد اضافه کرد : «این اثر معروفی از پیکاسوست »، کافی است آب دهانمان را محکم قورت بدهیم و بگوییم : «هنوزم این تابلو به نظر من بی‌ارزش» و اضافه کنیم: «خوب راستش من سر رشته‌ای از نقاشی ندارم... ولی خوشحال می‌شم اگه برام توضیح بدی چی باعث میشه بتونم خوب و بدِ یک تابلو نقاشی رو از هم تشخیص بدم.
»